

بحث راجع به کیفیت تجرد و تلائم بین مجرد و ماده

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

کیفیت تحقق ماهیت

تعریف امر اعتباری

بحث درباره کیفیت تحقق و تکوّن ماهیت بود و صحبت در این بود که آیا ماهیت که به تعبیر قوم یک امر اعتباری است صحت دارد یا اینکه باید تعبیر دیگری جایگزین آن کرد؟! در اینکه اینها قائل هستند به اینکه ماهیت یک امر اعتباری است عرض شد که امر اعتباری آن امری است که مسئله به اعتبار معتبر اختلاف پیدا می کند. معتبر گاهی عرضی را در عالم اعتبار عارض بر موضوعی می کند و موضوع را

۱. تلمیذ: اگر شخصی عمداً نماز را زودتر از امام جماعت تمام کند اشکالی دارد؟

استاد: نباید تعمد داشته باشد.

تلمیذ: اگر عمداً این کار را انجام بدهد چطور می شود؟

استاد: عمداً باطل است مگر اینکه قصد فرادی کند یعنی اگر به قصد فرادی زودتر سلام بگوید درست است اما نه، بدون قصد فرادی اگر بخواهد تعمداً زودتر تمام کند باطل می شود. قصد فرادی در هر جای از نماز اشکال ندارد! یک دفعه ما به منزل حاج ... رفتیم و به مجرد رفتن یا بعد از نشستن بود که برق رفت. یک بچه دارند که اسمش علی است و او دیگر این را برای ما دست گرفته بود! می گفت: آقای فلان به اینجا آمد و برق ما رفت!

متصف به آن می کند، گرچه همین اعتبار یک منشأ
انتزاع داشته باشد، و گاهی آن اعتبار را سلب می کند
و تغییر و تبدل در اعتبار به وجود می آورد. این مسئله
و مطلب به اختلاف احوال و کیفیت نظر معتبر
تفاوت دارد. در جایی مسئله ریاست هست، در آنجا
تبدیل به مرئوسیت می شود! در جایی صحبت در
ملکیت است، ملکیتی را منتسب به زید می کند و
فردای آن روز ملکیت را از زید سلب می کند! در یک
جا به واسطه اعتبار ایجاد علقه بین زوجیت حاصل
می کند و در روز دیگر به واسطه سلب این علقه
موجب افتراق بین زوجیت می شود تمام اینها از
اعتبارات است که معتبر این اعتبارات را در وعاء
ذهن و تصور معتبر می کند. بر این اساس هم مسئله
مترتب می شود یعنی این طور نیست که فقط صرفاً
این اعتبار یک امر عدمی محض باشد بلکه وقتی
معتبر آن جهت اعتباری خود را اعتبار می کند، بر این
مسئله هم حکم بار می کند.

نحوه ایجاد علقه زوجیت در اقوام و ملل

در باب نکاح باید دید که این معتبر به چه نحو

مسئله نکاح را ایجاد و انشاء می کند؟! آیا وکیل و یا

شخص زوج یا زوجه که عاقد باشند، وقتی که این
 اعتبار زوجیت را انشاء می کنند چه تغییر و تحولی در
 خارج نسبت به این مسئله انجام می شود؟! وقتی که
 وکیل می گوید: **أَنْكَحْتُ** یا **زَوَّجْتُ** چه مسئله‌ای
 ایجاد می شود که ایجاد علقه می شود؟! و این مسئله
 برای همه [همین طور] است یعنی این قضیه برای
 همه و در همه اقوام و ملل وجود دارد منتها کیفیتش
 فرق می کند! در بعضی، الفاظ متفاوت است و این
 مسئله با لفظ انجام می شود و در بعضی نفسِ عمل
 موجب این علقه می شود و در بعضی حتی نیت و
 اشاره موجب این مسئله خواهد شد و شارع هم در
 اینجا ترتیب اثر داده است.

نحوه رجوع در طلاق رجعی

حقیقت و مقصود از علقه زوجیت!

من باب مثال در مسئله طلاق وقتی که زن در عده
 رجعی است خب یک وقتی مرد می آید با او صحبت
 می کند و صحبت، صحبت عادی است، خب در
 اینجا رجوع صدق نمی کند. یک وقتی صحبت به
 یک نحوی است که مقصود از آن صحبت ایجاد
 ارتباط است، خب در اینجا رجوع صدق می کند و

شارع هم به این مسئله ترتیب‌اثر می‌دهد یا در مورد
 زواج وقتی که زن می‌گوید: **زَوَّجْتُكَ نَفْسِي**، این
 در این صورت چه چیزی را ایجاد می‌کند؟! یعنی با
 این **زَوَّجْتُكَ نَفْسِي** در ذهن خودش، خودش را به
 این شخص مرتبط می‌کند و نحوه ارتباط هم فقط
 یک ارتباط دو نفر در یک دفتر و شرکت نیست که
 پیش همدیگر بنشینند و هر کدام یک وظیفه خاص به
 خودشان را انجام بدهند؛ این یک قسمت از کار را
 انجام بدهد و این خانم هم یک قسمت از کار را
 انجام می‌دهد، این نیست. یا ایجاد ارتباط یک ارتباط
 محرمیت نیست که محرمیت در اینجا انجام شود!
 مثل محرمیتی که بین پسر و مادر یا بین برادر و
 خواهر است! این محرمیت هم محرمیت نیست.
 همین‌طور منظور از ایجاد ارتباط، عمل نکاح نیست
 به جهت اینکه در بسیاری از اینها ممکن است
 مواردی از این زوجین باشد که عمل نکاح ممتنع
 باشد؛ فرض کنید اصلاً مرد نتواند مضاجعت داشته
 باشد و اصلاً امکانش نباشد. خب بالآخره این در
 عالم اعتبار چه تصویری دارد که می‌گوید: من خودم
 را به زنیّت تو درآوردم؟! اگر از او سؤال کنند که

مقصود از زنیت چیست به ما چه جوابی می‌دهد؟! می‌گوید که منظور محرمیت است؟ می‌گوییم: خب بین برادر و خواهر هم محرمیت است. بگوییم: منظور از این «به زنیت درآوردن» این است که در تحت تکفل تو باشم؟ می‌گوییم: خب شخص به کلفت و نوکرش هم حقوق می‌دهد و در تحت تکفل او هستند! مرغ و خروسِ در حیاطش هم در تحت تکفل او هستند! صرف تحت تکلف بودن را که زوجیت نمی‌گویند! یا اگر بگوید: منظور من نفس عمل نکاح است. می‌گوییم: خب اینکه اصلاً امکان ندارد!

من باب مثال در آنجایی که پسر خردسال و طفلی را برای دختری عقد می‌کند، ولیّ هردو این را برای او عقد می‌کند، خب در اینجا عمل ممتنع است. از طفل هم گذشته، حتی اگر در مورد رضیع نکاح انجام بشود، در اینجا باز هم عمل نکاح ممتنع است و در مورد رضیع دیگر امکان ندارد. بنابراین ولیّ طفل چه نیّتی در ذهن خود دارد که به واسطه آن نیّت و آن هدف، **يُعَدُّ هَذَا زَوْجٌ وَ هَذِهِ زَوْجَةٌ**؛ یعنی با آن نیّت،

این رضیع و رضیعه هردو متبدل به این عنوان و معنوی به عنوان زوج و زوجه می‌شوند. چه مسئله‌ای در اینجا تحقق پیدا می‌کند؟! این در اینجا نفس همان تعلق زوجیت است یعنی اینکه در تحت ارتباط خاصّ با اوست و این ارتباط خاص جدای از محرمیت و جدای از نفس عمل نکاح است و این یک مطلب خاصی است که عرف این را می‌داند که اسم این ارتباط و علقه خاص زوجیت است، چه اینکه عمل زوجیت و نکاح محقق باشد یا نباشد!

فرض کنید رضیعه‌ای را به متعه رضیعی درمی‌آورند، خب در اینجا عمل نکاح در مورد این رضیع یا مثلاً طفل دوساله امتناع دارد! عمل نکاح با یک طفل دوساله و صغیره امتناع دارد و ممتنع است. در این صورت این نحوه عمل و اعتبار عبارت از آن تعلق خاص است که آن تعلق خاص غیر از محرمیت و ارتباط زناشویی است، او فرق می‌کند و یک مسئله دیگری است که محرمیت و عمل نکاح و مضاجعت از آثار مترتب بر اوست.

عدم وجود صیغه محرمیت در شرع

بناءً علی هذا اینکه می‌گویند: ما صیغه محرمیت

داریم، اصلاً در شرع چیزی به نام صیغه محرمیت نداریم زیرا محرمیت عبارت از محرمیت خواهر و برادری است، خب خواهر و برادری که صیغه ندارد! غیر از آن هم که دیگر چیزی نداریم، لفظی که ایجاد محرمیت کند نداریم. آنچه که ما داریم لفظ نکاح و صیغه نکاح است و نکاح هم همین تعلق زوجیت است.

بله، ممکن است که انسان بعضی از آثار یک عقد را در ضمن عقد نفی کند و این اشکالی ندارد. فرض کنید که از لوازم بیع، حق تصرف در مال، خرید و فروش، بخشش، امحاء و نقل و تصرفات اوست اما انسان ممکن است که یک مالی را به شخصی ببخشد و در این بخشش شرط عدم انتقال از این بلد به بلد دیگر را بکند یا یک مالی را به شخصی ببخشد و شرط عدم انتقال به فرد دیگری را بکند. ولی اگر مالی را به شخصی ببخشد و شرط عدم تصرف در مال را بآیَنحوکان بکند، خب این نمی شود! اگر انسان مالی را به یکی بفروشد و در ضمن شرط کند که شما هیچ حق تصرفی ندارید،

این نمی‌شود.

بنابراین این ملکیت در اینجا و این برای این بودن، مساوی با عدم است! فرق نمی‌کند که شما در یک معامله نفس خود تذوت ذات را به ذاتی یا ذاتی سلب کنید که این موجب انتفاء اصل ذاتیات یک عقد است. یا اینکه شما آثار مترتب بر ذاتیات عقد را به نحوی سلب کنید که در حکم سلب ذاتیات متلاصقه با او باشد، در این صورت هر دو اشکال دارد. بله، ممکن است شما بعضی از آثار و متفرعات بر عقد را سلب کنید، در مورد نکاح هم مسئله همین‌طور است.

عوارض مترتبه بر عقد نکاح

در مورد نکاح مسئله ایجاد علقه زوجیت است و این علقه زوجیت یک مسئله و امری سواء سایر مسائل است. ذاتی اول این علقه زوجیت عبارت از محرمیت است یعنی این اولین ذاتی است. ذاتی دوم از ذاتیاتش عبارت از همان نکاح و التذاذات و اینها است البته در اینجا نمی‌شود گفت که ذاتی **لا یفسد** یا **لا ینعزل** است بلکه ممکن است که [این] وجود نداشته باشد. از عوارض دیگر که بر آن مترتب

می‌شود وجوب نفقه و ترتب ارث و امثال ذلک و سایر مسائل است که بعضی‌ها را شارع تعیین می‌کند و بعضی‌ها را خود عرف تعیین می‌کند مثل حضور در بیت و نوم **أربعة لیالی** و امثال ذلک. حالا ممکن است که طرفین این را به عنوان حقوق نفی کنند، اشکالی ندارد. اما خود اصل زوجیت مترتب بر استعداد و تهیئ عمل نکاح و مناکحه نیست بلکه آن عمل مناکحه خارج از آن است و همین‌طور مسئله دیگر این است که در مورد نکاح، عقد بر حلیت و جواز نظر مترتب نمی‌شود بلکه بر خود همان نفس تعلق و رابطه و ربط خاصّ زوجیت است، این از آثارش است.

لذا همه این صیغه‌های محرمیتی که می‌خوانند محلّ اشکال است و حالا اگر نگوییم همه، اغلب محلّ اشکال است چون منظور اینها از این صیغه محرمیت فقط همین حلیت نظر است بدون [نکاح]، اصلاً در ذهنشان اینکه این زن او می‌شود خطور نمی‌کند. بله، اگر صیغه را به عنوان زوجیت بخوانند [صحیح است]. اگر یک وقتی یک جایی پیش آمد و

یک وقت خواستید صیغه محرمیت بخوانید باید حواستان باشد و به خود آن شخص و اشخاص یا به ولی آنها بگویید که منظور از این صیغه نفس ازدواج است و تفاوت نمی کند متتها ممکن است که طرفین در بعضی از آثار این محرمیت و ازدواج اسقاط حق کنند مثلاً به شرط عدم استمتاع صیغه را بخوانند و این اشکال ندارد. چه اشکالی دارد؟! فرض کنید یک شخص شخصی را یک سال یا دو سال یا ده سال متعه می کند و زن یا مرد عدم استمتاع را شرط می کنند. البته در مورد متعه [این] حق مرد است ولی به عنوان یک شرط لازم خودش ملزم به انجام شرط می شود و در اینجا اسقاط این حق را می کند، این اشکال ندارد و مسئله ای نیست. ولی در عین حال این متعه است و سایر آثار بر آن مترتب است. یا فرض کنید که این زوجه، زوجه او است و سایر آثار بر آن مترتب است. چطور اینکه فرض کنید در مورد اسکان یا نفقه یا در مورد سایر حقوق ممکن است که طرفین اسقاط حق کنند یا شرط جدیدی را بگذارند، اینها می توانند این کار را انجام بدهند.

بحث ما در اینجا راجع به اعتبار بود یعنی شارع و عرف این اعتبار را [وضع] کرده است و این اعتبار را حجت می‌داند و بر این اعتبار ترتب اثر بار کرده است و بر آن اثر مترتب است. همان‌طوری که عرض شد وضع و رفع اعتبار به ید معتبر است چطور اینکه امروز ایجاد علقه می‌کند و فردا این علقه را نفی و سلب می‌کند. اما صحبت ما درباره ماهیت این است که قوم که می‌فرمایند: ماهیت یک امر اعتباری است آیا مانند عقد نکاح می‌ماند؟ یا مانند ملکیت می‌ماند که الآن این عبا اعتباراً برای من است و بعد من این عبا را به یک شخص دیگر می‌بخشم و دیگر وقتی که بخشیدم سلب اعتبار و سلب ملکیت از این عبا می‌شود و آن شخص هم این را به یک شخص دیگر می‌بخشد؟! آیا مسئله ماهیت که می‌گویند: یک امر اعتباری است به این کیفیت و این طور است؟! یعنی آیا هر شخصی می‌تواند جعل ماهیت کند و فردا ماهیت را بردارد؟! مثلاً امروز بگوید: جناب آقای... که امروز حی، زنده، شاعر، بصیر و مدرک است، یک ساعت دیگر بنده ایشان را اعتبار می‌کنم که او میت

بین الأحياء است و خلاصه سلب شعور و اینها و این مسائل شده است؟! نه خیر، ایشان حیاتش در اختیار بنده نیست چطور اینکه موت او هم در اختیار بنده نیست و ما فقط با اعتبارات متفاوت خودمان را به زحمت انداخته‌ایم و مسئله در خارج تفاوتی نمی‌کند! به فرمایش کلام امام کاظم علیه‌السّلام که حضرت می‌فرماید:

اگر همه دنیا بیایند و به تو بگویند که در دست تو خرف است تو را باکی نیست درحالی‌که در دست تو لؤلؤ است و اگر همه دنیا بگویند که در دست تو لؤلؤ است برای تو نفعی ندارد درحالی‌که در دست تو خرف باشد!^۱

این واقعیت است، فرق نمی‌کند! حالا آدم را تعریف کنند یا آدم را تنقیح کنند، آدم باید ببیند که خودش چیست و چه حال و کیفیتی دارد! ظاهراً قوم مسئله اعتبار را با انتزاع خلط کرده‌اند! در بحث ماهیت، مسئله ماهیت مسئله انتزاع است یعنی انسان وقتی که نگاه به اصناف و افراد یک طبیعت نوعیه می‌کند، یک مابه‌الاشتراک و مابه‌الاختلافی که پیدا می‌کند، آن را از آن مشارکات و متمایزات انتزاع می‌کند و آن انتزاع را ماهیت می‌گویند. پس ماهیت یک مابایزاء خارجی و وجود

۱. تحف العقول، ج ۱، ص ۳۸۳، با قدری اختلاف.

خارجی دارد! انسان که نمی‌تواند امری را از عدم انتزاع کند بلکه انتزاع باید از امر وجودی باشد! بنابراین شما که می‌گویید: زید انسان است، نمی‌گویید: زید چدن است و زید حجر است و زید شجر است! این به جهت این است که در زید چیزی را یافته‌اید و به واسطهٔ این یافتن می‌گویید که انسان است. آن یافتن چیست؟ آن چه چیزی است که شما آن را یافته‌اید؟! اگر نفس الوجود و صرف الوجود است که آن صرف الوجود در همه هست و اگر مسئلهٔ شما به خود وجود برمی‌گردد و وجود را یافتید که این وجود که با وجود دیگر تفاوتی نمی‌کند و بنا بر مسئلهٔ اصل صرافت و اطلاق در وجود و اینکه برای وجود ثانی نیست و وجود دارای ماهیت نیست، از این مسائل استفاده می‌شود که هر جا وجود پای خود را بگذارد، آنجا تحقق، تکوّن، عینیت و تشخیص است. اینکه در هر جا پای خود را می‌گذارد، این معلوم می‌شود که خودش فی حدّ نفسه یکی است و یک حقیقت است! حالا می‌خواهد پای خود را بگذارد، در انسان خود را به انسان تبدیل می‌کند و در

حیوان خود را به حیوان تبدیل می کند و در سایر موارد خود را به همان مورد و همان شکل خاص تبدیل می کند. آیا حالا می توانیم بگوییم که در اینجا دو امر وجود دارد؟! یک امر، امر واقعی است که عبارت از خود وجود است و یک امر، امر موهومی و اعتباری است و به اعتبار معتبر فرق می کند که آن عبارت از ماهیت است! آیا می توانیم یک هم چنین حرفی بزنیم؟! **حاشا و کلا!** چرا؟! چون همین ماهیتی را که شما برای زید بار کردید، این ماهیت را از کجا آورده اید؟! این ماهیتی را که می گوید: زید حیوان ناطق است، این ماهیت را از کجا برای زید بار کرده اید؟! چرا نگفتید که حیوان صاهل است؟! آن اختلافی را که شما در زید دیده اید، آیا آن اختلاف هست یا نیست؟! بالأخره هست یا نیست؟! چطور شد که وقتی به خود وجودات مختلفه در ارض واحد نظر می کنیم، این اختلاف را واقعه می بینیم؟! وقتی که به گندم نگاه کنیم، این را با جو و ارزن و برنج متفاوت می بینیم اما وقتی به خود گندم نگاه می کنیم، این ماهیت قمحیت عبارت از امر اعتباری است؟! اگر امر اعتباری است پس چرا جدا کرده اید؟! چرا

بین وجودات جدا کرده‌اید؟! اگر امر واقعی است که شما وجود را واقعی می‌گویید و ثانی برای وجود فرض نمی‌شود.

واقعی بودن شکل وجود به اشکال مختلف

بنابراین از اینجا استفاده می‌کنیم که نه تنها خود وجود یک امر واقعی است بلکه شکل وجود به اشکال مختلف هم امر واقعی است! وجود است که خود را به شکل مختلف درمی‌آورد و دیگر در اینجا نمی‌توانید بین شکل و وجود فاصله بیندازید و بگویید: خود وجود امر حقیقی است اما شکل آن یک امر اعتباری و بیخود است! وجودی که دارای شکل است وجود است یعنی هم شکل است و هم وجود است، هم ماهیت است و هم وجود است نه اینکه ماهیت در کنار وجود، یک امر مستقل است که در اینجا مسئله اصالت وجود و ماهیت هر دو پیش بیاید.

ماهیت عبارت از اطوار وجود

نه، ماهیت عبارت از اطوار وجود است یعنی وجود که به شکل درمی‌آید، نفس آن شکل هم وجود خاص است و این عبارت از ماهیت است. لذا

اینجاست که ما به ماهیات ترتیب‌اثر می‌دهیم و برای هر ماهیتی حکم خاصّ به خود را می‌دهیم و در اینجا خلط بین ماهیات نمی‌کنیم و تمام اینها به‌خاطر این است که خود ماهیت هم وجود است متها در اینجا دو مطلب است؛ یکی اینکه ما نظر به شکل داریم و یکی نظر به آن چیزی داریم که این شکل از آن به‌وجود آمده است، اگر نظر به شکل داشته باشیم وجود خاص می‌شود و اگر نظر به چیزی داشته باشیم که در همه این اشکال موجود است، وجود منبسط و وجود صرف می‌شود. درست مثل یک کارخانه پلاستیک‌سازی که یک وقتی بشقاب می‌سازد، یک وقتی یک پارچ آب می‌سازد، یک وقتی لیوان می‌سازد، یک وقتی عروسک می‌سازد، یک وقتی توپ می‌سازد و یک وقتی اسباب‌بازی دیگری می‌سازد، به هر کدام از اینها به خصوص نگاه کنیم می‌بینیم که **هَذَا شَيْءٌ يُبَاعُ فِي السُّوقِ!** آن ماده تنها **لَا يُبَاعُ فِي السُّوقِ** ولی این شکلی که این است **يُبَاعُ فِي السُّوقِ**.

شما اگر همان مایع را در بازار بیاورید و یک سال

هم نگه دارید، کسی از شما نمی‌خرد اما همین که یک

مقداری از آن را تبدیل به یک توپ کنید فوراً برای آن مشتری پیدا می‌شود! اگر یک مقداری را تبدیل به یک لیوان کنید برای آن مشتری پیدا می‌شود! بنابراین به آن چیزی که به واسطه آن مشتری کشش پیدا می‌کند ماهیت می‌گوییم و اسم آن چیزی که در همه اینها به یک نحو جاری و ساری است و این اشیاء مختلف از او به وجود می‌آید را صرف الوجود می‌گذاریم.

تلمیذ: همین *عبارۀ آخرای* کلام همان افرادی است که اصالت را به وجود می‌دهند و ماهیت را امر عدمی می‌گیرند منتها می‌گویند که ماهیت با وجود ذی‌الوجود است یعنی ماهیت را که ما علی‌الرأس حساب نمی‌کنیم، آثاری بر آن مترتب نیست.

استاد: همین که شما می‌گویید: ماهیت یک امر عدمی است، مقصودتان از عدمی چیست؟! مقصود شما از عدم، اگر قرار بر این باشد که همان‌طور که گفتیم یک امر اعتباری است یعنی به اعتبار معتبر است، خب آن واضح‌البطلان است! اگر مقصود شما از امر عدمی این است که امری است که وجود ندارد و ما به این وجود می‌دهیم، این‌هم واضح‌البطلان است. به خاطر اینکه الآن مایعی که به شکل توپ درآمده است به جای آن، لیوان نمی‌خرید با اینکه وزن مایع پلاستیک در هردو یکی است! اگر در این یک

لیوان یک سیر مایع پلاستیک تزریق شده باشد، در این توپ بازی هم یک سیر مایع پلاستیک تزریق شده است ولی شما به جای توپ لیوان نمی خرید و نمی گوید که این هم یک سیر پلاستیک است و آن هم یک سیر است!

تلمیذ: اگر اعتباری بدانیم، ما که معتبر نیستیم که رفع و وضع آن به دست ما باشد معتبر خود وجود بسیط و ذات مقدس پروردگار است. آیا در اعتبار وضع و رفع به دست او نیست؟ او می تواند اعتبار کند؟!

تعریف اعتبار و شخص معتبر

استاد: آن در جنبه تکوین است، در عالم اعتبار که دیگر جنبه تکوین نداریم! مسئله اعتبار یعنی همین. اعتبار از عبرت است یعنی شخص معتبر به کسی می گویند که از یک مسئله ای عبور می کند و این را اعتبار می گویند. **إِعْتَبَرَ** یعنی از اینجا رد شد و از اینجا گذشت. خب وقتی که یک شیء از اینجا می گذرد دوباره می تواند برگردد و از همان جا بگذرد یعنی یک راهی را برود و دوباره آن راه را برگردد، می تواند یک امری را ایجاد کند و بعد دوباره آن امر را سلب کند. این معنا معنای اعتبار است.

تفاوت عالم اعتبار و عالم خلق

عالم اعتبار با عالم خلق دوتا است؛ عالم اعتبار در عالم مجازات است و عالم خلق در عالم حقایق و

تکوین است و خدا هیچ وقت اعتبار نکرده است و کار خدا اعتباری نیست. اشاعره گفته اند که مسائل شرعی اعتباری است که در آن هم حرف داریم، در احکام شرعی گفته اند که وضع و رفع به ید شارع است؛ در یک جا اعتبار می کند و در یک جا نمی کند فرض کنید که در یک جا شرب خمر را حرام می کند و در جای دیگر همین شرب خمر حلال می شود! روزه وصال را در زمان سابق واجب می کند اما همین روزه وصال در زمان شریعت حرام می شود! احکام امم سابقه در زمان خودشان واجب و لازم الاجرا بود و همان احکام در اینجا لازم الاجرا نیست! اگر ما قائل باشیم، فقط در مسائل شرعی است و حتی در آنجا هم حرف داریم و این در آنجا هم منشأ انتزاع دارد.

اما در عالم اعتبار این است که شخص به واسطه جهتی که یک منشأ خارجی دارد موضوع را به یک وصفی متصف می کند و همین شخص می تواند همان موضوعی را که متصف به این وصف است را متصف به وصف مخالف آن بکند، این معنا معنای

اعتبار است. امروز ملکیت برای این است و فردا ملکیت را به یکی دیگر می‌دهد، خب این اعتباری می‌شود پس ملکیت اعتباری است. اما آیا می‌تواند به خود شخص و خود لباس هم اعتباراً وجود و عدم بدهد؟! این دیگر دست او نیست چون لباس وجود خارجی دارد. آیا به من که این لباس را پوشیدم هم می‌تواند به دید اعتبار نگاه کند؟! نه، من وجود خارجی دارم یا هستم یا نیستم، این دیگر نمی‌تواند من را اعتباراً موجود یا معدوم قرار دهد، این دیگر به اختیار او نیست! امر واقعی به اختیار او نیست!

آن امری در اختیار معتبر است که به همان جعل ثبوت یا اثبات انتفاء یا امحاء او را به وجود بیاورد. این اعتبار می‌شود. حالا در مسئله ماهیت در اینکه ماهیات به ید قدرت خداست شکی نیست بالأخره ماهیات از یک جا آمده‌اند. اصلاً ما می‌گوییم: در دست قدرت خدا نیست و در دست ماست؛ بنده مایع پلاستیک را دارم - خب حالا چرا بخواهیم منت آن را سر خدا بگذاریم! - و دست من هست، دلم بخواهد به شکل لیوان درمی‌آورم و دلم نخواهد به شکل جعبه درمی‌آورم، این ماهیت می‌شود. این

دست کیست؟ دست من هست. این مسئله ماهیت
الآن دست من هست اما من که این را به این شکل
درآوردم آیا حالا که به این شکل درآمده است
می توانم اعتباراً جای این را با آن عوض کنم؟! یعنی
بگوییم: اینکه الآن در دست من هست و لیوان هست
اعتباراً جعبه است و شما بیخود می بینید که این جعبه
است، این هم که در اینجا هست لیوان است!

عدم تعلق اعتبار به وجود

اعتباری بودن ملکیت

آیا می توانم این کار را انجام بدهم؟! نه. چرا؟
چون اعتبار به وجود تعلق نمی گیرد بلکه اعتبار به امر
عدمی تعلق می گیرد! ریاست امر عدمی است،
مرئوسیت امر عدمی است. امر عدمی یعنی تحقق
کونی در خارج ندارد! زوجیت امر عدمی است یعنی
تحقق کونی ندارد! وقتی که طرفین مرد و زن باشند
و باهم نامحرم باشند، به واسطه عقد نکاح چیزی به
آنها اضافه نمی شود که یک دفعه تا مرد ۷۵ کیلویی
عقد نکاح کند یک دفعه ۷۷ کیلو شود! این طوری
نیست، چیزی به آن اضافه نمی شود و چیزی از او کم
نمی شود! بله، آن مسئله زوجیت که عبارت از یک

امر عدمی است در عالم و وعاء ذهن تحقق پیدا می کند و تحقق آن تحقق اعتباری است و عرف هم به آن ترتیب اثر می دهد. یا در مسئله ملکیت؛ الآن یک زمین و مزرعه ای در اینجا هست و در این مزرعه برای خودشان کدو و چغندر و شلغم کاشته اند و شما این مزرعه را به این شخص می فروشید، با فروختن این مزرعه به این شخص از محصولات آن کم می شود؟! یا این آقا که در اینجا ایستاده است به محض اینکه مزرعه فروخته شد، با کله در زمین فرو می رود؟! نه! صرفاً در عالم نفس یک مسئله ای تبادل پیدا می کند، این مزرعه را متعلق به خود دید و این تعلق را از خود سلب کرد و بین این شخص و شخص دیگر تعلق ایجاد کرد، فقط همین. چیز دیگری اضافه نشده است و هیچ چیزی هم از قضیه کم نشده است، نه زیاد شده و نه کم شده است! این اعتبار می شود.

اضطراب در کلام قوم در خصوص ماهیت

مسئله ما در ماهیات این طور نیست، وقتی یک ماهیت وجود خارجی دارد دیگر نمی توانیم آن را عوض کنیم این همین است! شما بالا بروید و پایین

بیاید این لیوان است یا بالا بیاید و پایین بیاید این
جعبه است! این زید است و تبدیل به غم هم
نمی‌شود و غم اعتبار هم بر نمی‌دارد! این زید، زید
است. حالا صحبت ما این است؛ آن چیزی که زید
به آن شکل درآمده چیست؟! یعنی آن چیزی که
باعث شده است که الآن این حقیقت را به این شکل
بینیم چیست؟! آن عبارت از صرف الوجود است.
حالا اینکه الآن به آن اشاره می‌کنید، امر عدمی
است؟! اگر امر عدمی است پس چرا به آن اشاره
می‌کنید و می‌گویید: این؟! شما که نمی‌توانید به
صرف الوجود اشاره کنید! صرف الوجود یک امر
مشترک است. می‌توانید بگویید: از صرف الوجود
در این هست، می‌توانید این را بگویید چون اگر
صرف الوجود نباشد، این تشخص هم نخواهد بود!
این را می‌توانید بگویید اما اینکه بگویید که این
تشخص امر عدمی است، اگر امر عدمی است پس
چرا به آن اشاره می‌کنید؟! اگر اعتباری است پس چرا
دارید به آن اشاره می‌کنید؟! اینجا است که در کلام
قوم این اضطراب وجود دارد یعنی از یک طرف قائل

هستند به اینکه ماهیت یک امر اعتباری و عدمی است
و از یک طرف نسبت به ماهیات ترتیب‌اثر می‌دهند
و این ناشی از این مسئله است.

اینها این‌طور گمان کرده‌اند و اسم آنچه را که در
تمام اطوار مختلف باقی می‌ماند، وجود گذاشته‌اند
ولی از آن طرف گفته‌اند چون این صورت تغییر پیدا
می‌کند و بعد از بین می‌رود و صورت جدید پیدا
می‌کند بنابراین این صورت یک امر عدمی می‌شود و
اگر امر عدمی نبود که می‌بایست باشد!

مثل این پلاستیکی که در اینجا هست، مایعی
به دست ما می‌دهند و این این‌طور نیست، من این
مایع را در یک قالب می‌ریزم و تبدیل به این لیوانی
می‌شود که الآن در دست من هست. بعداً دوباره
همین را روی چراغ می‌گیرم و آب می‌کنم، همین‌که
این را آب کردم دیگر الآن لیوان در دست من نیست
و در دست من مایع هست لیوان کجا رفت؟ مایع در
دست من باقی است و از بین نرفته است اما همان
صورتی که باعث جلب مشتری می‌شد، آن صورت
الآن نیست و اینجاست که اینها گفته‌اند که ماهیت
یک امر عدمی است؛ یعنی وقتی دیدند که آن مسئله

صرف الوجود در همه وجودات هست و باقی است - البته ما در مورد ماده این را مثال زدیم و در سایر موارد هم این مسئله وجود دارد - ولی چون آن صورت فصلیت و نوعیتش از بین می‌رود بنابراین چیزی که از بین برود معلوم است که وجود تأصلی نداشته و وجودش وجود اعتباری بوده است. اینجا آمده‌اند به ماهیت امر عدمی گفته‌اند ولی غافل از اینکه این که الآن از بین رفته است اولاً از بین نرفته است و بنا بر قواعد فلسفی چیزی که وجود پیدا کند از بین نمی‌رود، این یک.

تشکل، وجودی طبیعی نه استقلالی

دوم اینکه بر فرض از بین برود، این وجود تا وقتی که دارای این شکل هست، خود همین شکل برای آن نوعی از وجود است نه اینکه حالا چون این بعداً از بین می‌رود پس این وجود نیست! این وجودی که الآن به این کیفیت هست، وجودش وجود تبعی است و وجود تبعی هم نوعی از وجود است نه اینکه حتماً وجود باید وجود اصلی و استقلالی باشد، ما قبول داریم که هرچه در خارج هست عبارت از وجود است در این حرفی نیست اما این وجود از خود

می‌زاید، چه می‌زاید؟! تشکل را می‌زاید. پس وجود تشکل الآن طبعی است نه استقلالی. شما دیده‌اید وقتی که مار پوست می‌اندازد چطوری است؟! یعنی این یک دفعه از این پوست بیرون می‌آید و یک دفعه نگاه می‌کنید و می‌بینید که این پوست است و خود مار راه رفت و رفت! اینکه در اینجا پوست است. آیا این وجود به یک نحوی است که این وجود از زید می‌آید و فقط زید مثل پوست مار می‌ماند، این طوری است؟! یا اینکه در واقع دیگر این یک پوسته‌ای است و از بین می‌رود؟! یا نه این وجودی که هست، هرچه هست الآن با این تشکل، امر واحدی را تشکیل داده‌اند نه اینکه مسئله دوتا است؟! در بحثی که الآن مطرح می‌کنیم نمی‌خواهیم این طور بگوییم که وقتی که وجود را از زید گرفته‌اید مثل آن پوست مار که الآن به حال خودش باقی است، این زیدیت هم باقی است. خب مار از این طرف می‌رود و وجود هم این کنار ایستاده است تا اجازه بگیرد که دوباره به این ماهیت برگردد یا نه. ما این را نمی‌گوییم، این وجود اصلی می‌شود. این وجود اصلی با اصل وجود که نمی‌شود برای وجود

ثانی فرض کرد، منافات دارد! آنچه که ما نسبت به ماهیت می‌گوییم این است که وقتی شما وجود را از زید می‌گیرید، دیگر زیدی باقی نمی‌ماند و دیگر کسی نیست! وقتی آن وجود از زید گرفته شود دیگر نه وجود است و نه زید و فقط همین وجود تنها می‌ماند و دیگر زیدی در اینجا نیست. حالا آن وجود به شکلی دوباره درمی‌آید یا دوباره به چه شکلی در نمی‌آید، آن یک مطلب دیگری است. این معنا معنای این است که اگر ما بخواهیم کلام قوم را توجیه کنیم، باید این‌طور بگوییم که وجود استقلالی ماهیت ندارد و وجود او عین نفس الوجود و صرف الوجود در خودش است. به این کیفیت می‌توانیم توجیه کنیم.

این وجودی که الآن به شکل زید درآمده است، **أَمْرٌ وَاحِدٌ وَ زَيْدٌ وَ وَجُودٌ**. به یک اعتبار می‌گوییم: زید چون بالأخره با سایر افراد تفاوت دارد، به یک اعتبار می‌گوییم: وجود، به‌خاطر اینکه هرچه هست فقط وجود است. حالا که متوجه شدیم که این وجود با آن ماهیت یکی است، نقل کلام را در وجود

می‌کنیم. آن وجود چیست که می‌تواند خودش را با همهٔ قالب‌های **مختلفة الحقائق** وفق بدهد؟! در اینکه زید ماده است شکی نیست! در اینکه وجود مابه‌الاشتراک بین ماده و غیر ماده است، در آن‌هم شکی نیست چون وجود که متعدد نیست که ما چندتا وجود داشته باشیم؛ یک وجود، وجود مجرد و یک وجود، وجود برزخ و یک وجود، وجود مثال و یک وجود هم وجود ماده و خود ماده هم تقسیم بشود به وجود امواج، وجود برق، وجود تشعشعات و وجود امواج کذا و کذا! اینها اصناف و آثار وجود است و این تفاوت هست. اگر این طور است بنابراین مابه‌الاختلاف در خود وجود موجب اثبات ماهیت در وجود است و این واضح‌البطلان است!

بنابراین ما باید چه حقیقتی را برای وجود تصور کنیم که آن حقیقت وجود بتواند هم خود را با مجرد بسازد، هم خودش را با مثال بسازد، هم با صورت خودش را وفق دهد و هم بتواند خودش را با ماده بسازد، چه واقعیتهایی در اینجا هست؟! از اینجا به این نکته می‌رسیم که باید یک واقعیت را برای وجود تصور کنیم و ادراک آن خیلی مشکل است ولی

می‌شود به حقیقت مسئله نزدیک شد، ادراک این مسئله خیلی سخت است! ما باید یک واقعیتی را تصور کنیم که آن واقعیت در نهایت درجه از صرافت، تحقق داشته باشد و آن‌هم عبارت از تجرد است. چون ماده دارای میز، حدود، شکل، ماهیت و تعیین است. ماده این است که الآن در دست من هست، اینکه الآن در دست من هست حدودی دارد و این حدود اجازه نمی‌دهد که ما اسم این را بر این بگذاریم! اسم این آب را بر این بگذاریم. هرکدام حدودی دارند؛ همسایه حد دارد یا اینکه برای زمین‌ها حد می‌گذارند و می‌گویند: چرا در حدّ ما داخل شدی؟! می‌گویند: مواظب حدّ خودت باش و حساب خودت را داشته باش یعنی اندازه و مقدار و حساب خودت را داشته باش! احترام خودت را داشته باش!

معنای روایت: «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ»

«رَحِمَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ»^۱ امیرالمؤمنین

علیه‌السّلام می‌فرماید: خدا پدر آن کسی را بیامرزد

^۱ . غرر الحکم، ص ۲۳۳، با قدری اختلاف.

که اندازه خودش دستش باشد و پایش را از گلیم
خودش بیرون نگذارد. اگر بیرون بگذارد آبروریزی
بار می‌آید! اندازه‌اش دستش باشد که من الآن این
مقدار هستم و بیش از این خودم را معرفی نکنم! اگر
معرفی کنم فردا کار خرابی می‌شود. چرا؟ چون بیش
از حد خودم آمدم خودم را جلوه دادم، بیش از حد
خودم آمدم خودم را بروز و ظهور دادم! آدم عاقل
نمی‌آید بیش از آن اندازه که خودش هست خودش
را در مقام بیاورد! آدم رند کسی است که کمتر از
آنچه که هست خودش را در مقام بیاورد! آدم رند
این‌طور است!

مرحوم آقا - خدا رحمتشان کند - می‌فرمودند:
مرحوم شیخ حسنعلی نخودکی شفا می‌داد و این
حرف‌ها. بعد می‌گفتند که خودت را در اختیار مردم
گذاشتی! خب روزی یک کیلومتر هم صف در
خانه‌ات جمع می‌شود! یکی قولنج گرفته یک انجیر
بدهید، یکی دستش درد گرفته، آن یکی جلوش درد
می‌گیرد، دیگری پایین، آن یکی بالا، آن دیگری
قرض دارد و ... از صبح تا شب مجبور هستی مردم
بیایند و [جواب بدهی]! خب درد هم که تمام

نمی‌شوند. آدمی که عارف هست نمی‌آید این‌طوری خودش را در اختیار مردم بگذارد! می‌گوید: نه آقا ما کی هستیم ما چی هستیم، حالا دعا می‌کنیم خدا شفا بدهد، خدا هر چه تقدیر باشد می‌آورد! اگر یک خرده نشان بدهی کلاهت پس معرکه است! اصلاً نباید نشان داد! لذا آدم رند از آنچه که هست خودش را کمتر نشان می‌دهد! کشتی‌ای که دارد در دریا راه می‌رود نه‌دهم هشت‌دهم آن زیر آب هست و یک‌دهم آن بالاست و روی آب هست ما نه‌دهم‌مان روی آب هست و یک‌دهم زیر آب! نه‌دهم هیاهو و تشریفات و فلان است اما هر چه نگاه می‌کنی می‌بینی هیچ خبری نیست!

خب دیگر ما نفهمیدیم به کجا رسیدیم و قضیه از کجا سر درآورد! بحث راجع به کیفیت تجرد و تلائم بین مجرد و ماده است.

تلمیذ: بحث اعتباریت که فرمودید حالا خارج از بحث مادیت آیا فقط اعتبار صرف و دل‌بخواهی است یا بنا بر نظریه اشاعره که فرمودید، بالأخره پشت آن مصالح و مفاسد خوابیده است؟ حتی در اعتباریات عرفی که ما معتقد هستیم همین‌طوری که نمی‌آیند طرف را به هم وصل کنند و علقه ایجاد کنند، پس نمی‌توانیم بگوییم که اعتبار امر عدمی است.

استاد: نه، منظورم این است که اعتباری که معتبر او را در عالم جعل و وضع یا رفع قرار می‌دهد گرچه باید یک مابایزاء خارجی داشته باشد ولی وضع و

رفعش به دست اوست. وقتی که این آقا را رئیس و این آقا را مرئوس می کنند بالأخره دو نفر باید در خارج باشند؛ یک شخص را نمی شود هم رئیس کنیم و هم مرئوس. پس ما در وهله اول ما باید دو نفر را داشته باشیم. این یکی!

دوم باید ببینیم که غرض از این چیست یعنی چرا ما این را رئیس و دیگری را مرئوس می کنیم؟ به خاطر مصالحی که هست به خاطر مصالح و منافی که بر این مترتب است. فرض کنید چند نفر می خواهند بروند کاری را انجام بدهند مثلاً دشمن حمله کرده و می خواهند بروند دفاع کنند، اگر قرار بر این باشد که بر تعداد افراد این گردان فرمانده داشته باشیم، دیگر کسی از کسی اطاعت نمی کند! باید یک نفر جامع بین اینها باشد که دستور بدهد که این کار را انجام بدهند یا ندهند یعنی برای مصالح می آیند جعل ریاست می کنند و می گویند که این فرمانده باشد و بقیه هم از او اطاعت کنند. این هم یک مسئله است.

مسئله سوم این است که برای اینکه ما کسی را رئیس کنیم باید یک ملاکاتی وجود داشته باشد.

همین طوری که انسان نمی‌آید مثلاً بچه را رئیس کند
بالآخره باید یک فنون و تجربه و مسائلی داشته باشد
تا بتواند نسبت به این قضیه بریاید مابایزاء خارجی
باید داشته باشد، حالا ما کار نداریم ولی صحبت در
این است شخصی که می‌آید این را رئیس قرار
می‌دهد این جعل ریاست برای او در دست اوست و
فردا می‌تواند همین را برای مصالح دیگر بردارد یا
اصلاً خودش بخواهد بردارد میلش این طور است.
شما در مورد ملکیت مگر براساس میلтан رفتار
نمی‌کنید؟! دلتان می‌خواهد عبایتان را بفروشید یا
نفروشید، کسی جلوی شما را نگرفته است. دلتان
می‌خواهد به یک بنده خدایی ببخشید یا نبخشید.
یا اینکه می‌خواهید رفقا را منزلتان دعوت کنید، دلتان
می‌خواهد دعوت می‌کنید و نمی‌خواهد دعوت
نمی‌کنید، این دیگر میل خودتان است و در اختیار
شما است و کسی نمی‌تواند زور بگوید. گرچه این
کاری که می‌کنید بر طبق مصالح است اما عرض من
این است که اعتبار در اختیار معتبر است و به دلخواه
او وضع و رفع می‌شود حالا دلخواه او بر طبق

مصلحت است مثل عقلاء یا دلخواه او غیر عقلایی
است.

فرق داشتن اعتبار شرعی با عرفیه

تلمیذ: پس اعتبار شرعی و عرفیه باهم فرق دارند؟

استاد: بله، فرق می‌کند! او در مقام جعل و وضع

است و خودش می‌داند ...

اللهم صل علی محمد و آل محمد